بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 27 شهریور 1395

حدیث رفع القلم عن ثلاثه را صحبت می کردیم. این حدیث رفع القلم عن ثلاثه در مصادر عامه خیلی مکرر وارد شده است. من یک سری آدرس هایش را یادداشت کرده ام سریع می خوانم. در مسند احمد جلد 1 صفحه 116، 118، 140، 155، 158، مکرّر جلد 6 صفحه 100، 101، 144. سنن دارمی جلد 2 صفحه 171. صحیح بخاری جلد 6 صفحه 168 جلد 8 صفحه 21 سنن ابن ماجه جلد 1 صفحه 658، 659. سنن ابی داود جلد 2 صفحه 338. سنن ترمزی جلد 2 صفحه 438. سنن نسائی جلد 6 صفحه 156. مستدرک حاکم نیشابوری جلد 1 صفحه 258. گفته «هذا حدیثٌ صحیحٌ علی شرط الشیخین» که جاهای دیگر مستدرک هم هست. من یک سری را یادداشت کردم. «هذا حدیثٌ صحیحٌ علی شرط الشیخین»، مستدرک صحیح بخاری و صحیح مسلم است. یعنی طبق شرایطی که مسلم و بخاری دارند صحیح هست ولی اینها با وجود صحیح بودن این را روایت نکرده اند. البته صحیح بخاری را که آدرس دادم روایت را کامل نیاورده است اصلا یکی از ویژگی های بخاری گاهی اوقات این است که روایت را ناقص نقل می کند. قال علیٌّ لعمر، مقدمه اش را که چه شد و چه شد را حذف کرده است و فقط اصل روایت را نقل کرده است. یکی از نکاتی که صحیح بخاری را عجر و قرب برایش داده است این است که بسیاری از روایت هایی که جنبه شیعیانه داشته است یا نقل نکرده است یا یک جوری نقل کرده است که مشکلی ایجاد نشود و همین باعث شده است که توسط کسانی که عالمان وابسته به قدرت ها خیلی ترویج می شود.

در مورد متن روایت رفع القلم عن ثلاثه، عرض می کردیم که یک جور این است که ما بگوییم مراد در کتاب های اصولی مطرح شده است که این قلم آیا قلم تکلیف هست یا قلم مؤاخذه هست یا قلم، قلم مطلق حکم؟ تکلیف یعنی الزامات. مطلق حکم یعنی حکم تکلیفی و وضعی و امثال اینها چه هست و بحث هایی را دنبال کرده اند. ما عرض می کردیم برای تشخیص اینکه این واژه ها معنایش چیست اولا باید دید که این تعبیر، یک تعبیر اسلامی است یا تعبیر از قبل از اسلام هم بوده است و یا تعبیر عرفی است؟ برخواسته از مفاهیم قبل از اسلام یا مفاهیمی که به دیدگاه های اسلامی اشخاص ارتباطی ندارد. من تا جایی که یک مقداری گشتم هیچ شاهدی گیر نیاوردم که این تعبیر جری القلم که در مقابل رفع قلم هست در جایی که هیچ سبقه دینی نداشته باشد پیدا نکردم. هر چه بود همین چیز هایی بود که به نحوی از انحاء به چیزهای دینی برخورد می کرد و ظاهرا این تعبیر، تعبیر قدیمی نیست. من حالا خب مصادر قدیمی خیلی در اختیارم نیست آن مقداری از چیز هایی که در کتب تاریخی دیدم جایی پیدا نکردم که این تعبیر قبل از اسلام باشد. اما در مورد تعبیری که در اسلام تعبیر و در ادبیات دینی به کار رفته است به چه معنا است؟ رفع القلم در مقابل جری القلم است. کلمه جری علی الانسان القلم. مرحوم شیخ طوسی و قبل از ایشان مرحوم سید مرتضی این روایت را یک معنای عامی برایش گرفته اند در مورد احکام وضعیه هم تمسک به این روایت کرده اند برای نفی احکام وضعیه. مثلا در ناصریات در مورد اینکه آیا در مال صبی زکات هست یا نیست، ناصریات صفحه 282 می گوید «لا زکاه فی مال الصبی فی احد القولین» بعد نقل اقوال می کند. بعد در ضمن استدلال هایی که می کند می گوید

«و ایضا ما روی عن النبی ص انّه قال رفع القلم عن ثلاثه. عن الصبی حتی یحتلم و فی ایجاب الزکاة فی ماله اثبات جری القلم علیه»

زکاه که به عنوان یک حکم وضعی، یعنی مشغول الذمه شدن به زکوه هست.

فإن قيل: أنتم توجبون في مال الصبي العشر، و ضمان الجنايات و نحوها.

قلنا: كل هذا خرج بدليل، و الظاهر بخلافه

کأنه اصل اولی این است که هیچ یک از عُشر و زمان و جنایات و اینها نباشد ولی آنها تخصیص خورده است در زکاه در مال صبی تخصیص نخورده است. در آثار شیخ طوسی مفصل اینها وارد شده است. در مبسوط خیلی زیاد است. من فقط موارد خلافش را وارد کردم. بعضی از مواردش را اینجا عرض می کنم. یکی همین در مسئله زکاه مال الصبی جلد 2 صفحه 40 هست. در مسئله لزوم قضاء بر مجنون. مجنونی که روزه نگرفته است و وسط ماه رمضان از مجنون بودن در می آید و افاقه می کند آیا قضا برای او واجب هست یا نیست استدلال کرده است که قضا بر او واجب نیست به خاطر رفع القلم. جلد 2 صفحه 218 خلاف است. جلد3 صفحه 27، در مورد اینکه خیار برای مجنون ثابت نیست و حق خیار ندارد. این حتی ببینید این یک مقداری گسترده تر از این است. خیار که یک حقّ مثبت برای مجنون است و به نفع او است آن را هم می گوید که،

إذا جن من له الخيار، أو أغمي عليه، صار الخيار إلى وليه.

و أيضا قوله عليه السلام: «رفع القلم عن ثلاث: المجنون حتى يفيق» يدل على أنه لا حكم لاختياره، و انه قد زال

خیار که یک امر به نفع مجنون هم هست می گوید که از او

سوال: اعمال خیار را نمی گوید؟

پاسخ: اعمال خیار باشد یعنی حقّ اعمال خیار دیگر ندارد. این یک چیزی به نفع مجنون است دیگر.

یا در خلاف معاملات صبی می گوید که باطل است جلد 3 صفحه 178 به همین روایت تمسک کرده است. صفحه 353 وکالت صبی گفته است که باطل است.

«و رفع القلم یقضی ان لا یکون لکلامه حکمٌ»

و هیچ حکمی کلامش نداشته باشد. در جلد 5 صفحه 175 حالا آن اشکال ندارد. استدلال کرده است

«علی ثبوت القَوَد عن الصبی»

اگر بچه ای کسی را بکشد می گوید که قصاص نمی شود. خب آن مؤاخذه است و اثبات چیزی نمی کند.

یا جلد 6 صفحه 380، نفی صحت مکاتبه صبی. صفحه 385، نفی صحت مکاتبه مجنون که اینها خیلی وقت ها به نفعشان هم هست. مکاتبه که می شوند آزاد می شوند و کتابت زمینه آزادی شان فراهم هست. ولی همه اینها را به این مطلب مرحوم شیخ تمسک کرده است. در مبسوط هم مفصّل هست در چیزهای بعدی هم هست حالا من آنها را دیگر یادداشت نکرده ام. حالا ببینیم واقعا آیا یک همچین معنای گسترده ای برای رفع قلم وجود دارد؟

در استعمالاتی که این واژه دارد وقتی که مراجعه می کنیم کلمه جری القلم در مورد کسی که بالغ می شود می گویند جری علیه القلم. این خب در استعمالات زیاد به کار رفته است. در هنگام بلوغ تعبیر می کنند که جری علیه القلم. من بعضی جاهایش را یادداشت کرده ام مثلا نهایه ابن اثیر جلد1 صفحه 469.

قوله لا تقبل صلات حائض الا بخمار

روایت از پیغمبر است ظاهرا می گوید

قوله: «لا تقبل صلاة حائض إلّا بخمار

حائض یعنی چه؟ یعنی کسی که حیض می شود و او که نماز ندارد. می گوید این حائض یعنی کسی که در سن حیض هست و مکلّف شده باشد.

أى التى بلغت سنّ المَحِيض و جرى عليها القلم،

در سبل الهدی جلد 11 صفحه25 در ضمن یک روایتی از پیغمبر دارد نقل می کند و روایتش مفصل است من نیاورده ام روایتش را

هذا ولدک و ما بلغ الحُلُم

هنوز تکلیف نشده است

و لا جری علیه القلم

قلم بر او جاری نشده است. در کتابی هست مال شیخ عبد القادر جرجانی به نام سفینه قادریه صفحه 161 یک روایتی عن ابی هریره نقل می کند.

**قال قال رسول الله من قرأ قل هو الله احد مأه الف مرّه من یوم جری علیه القلم الی یوم یموت وجبت له الجنّه بلغت ذنوبه ما بلغت**

ظاهرا مراد من یوم جری علیه القلم یعنی از هنگام بلوغ. خب حالا این استدلالات روایاتی که این جوری هست یک نکته ای تذکرا عرض کنم. نیاز بحث سندی به یک معنا ندارد و به یک معنا دارد. بحث سندی تا حدودی نمی خواهد چون ما می خواهیم نحوه استعمالات این واژه را به دست بیاوریم. طبیعتا می شود که بحث سندی نکرد. ولی به شرطی که مثلا فرض کنید در این روایتی که ابی هریره هست. یک موقع مشکل، مشکل ابی هریره است خب ما می گوییم که این روایت را ابی هریره هم جعل کرده باشد معنایش این است که در زمان ابی هریره این تعبیر به این معنا به کار می برده می شده است. در روایت هم نباشد در اصطلاحاتی که در دوره ابی هریره به کار می رفته است همین مقدار کافی است.

ولی اگر فض کنید مشکل، ما شیخ عبد القادر جرجانی را آن را برایمان اثبات نشده باشد. احتمال می دهیم خود شیخ عبد القادر جرجانی جعل کرده باشد که مال قرن چهار و پنج است. خب این بیش از قرن چهار و پنج نمی شود اثبات کرد. فوقش این است که می گوییم در قرن چهار و پنج جری علیه القلم به این اصطلاح بوده است. این کافی نیست برای اینکه در زمان ظهور روایات و زمان حضرت امیر و پیغمبر و آن زمان ها به این معنا بوده است. بنابراین اگر اشکال سند آن نفر آخرش باشد یا نفر هایی که معاصر ائمه هستند آن جاها مشکل باشد آن مشکلی ایجاد نیست. فوقش این است که آنها جعل کرده باشند ولی اگر اشکال سند مال دوره های بعد باشد. فرض کنید روایت هایی که در مورد روزه 9 ربیع یاد شده است که «**یوم رفع القلم»** در موردش تعبیر شده است. به آن روایت نمی شود تمسک کرد در این بحث به دلیل اینکه آن روایت مشکلش این است که از همان اولش سند مرسل است. مشکل، مشکل آخر نیست اگر مشکل، مشکل آخر سند بود آن مانعی نبود پس بنابراین باید این روایات را تا جایی که می شود سندش را تصحیح کرد که به عصر ائمه برسد و بشود از آنها کشف کرد که حالا ولو مجعول هم باشد زمان جعل آن زمانی باشد که به درد بخورد برای به دست آوردن مفاد این اصطلاحات. این است که در این روایات باید این نکته مدّ نظر باشد البته گاهی اوقات ما می آییم با توجه به کثرت روایات ولو روایت مال متأخر است می گوییم اصطلاح جدیدی نبوده است مثلا با اصاله عدم تأخر، اصالت ثبات و امثال اینها بخواهیم اثبات کنیم، اصالت ثبات الظهور که اصالت عدم نقل یکی از مصادیق اصل عام اصاله ثبات هست. آنجا باید اطمینان بخش باشد. مفید هم هست گاهی اوقات بحث های سندی نمی کنیم به این اعتبار که، فرض کنید قرن چهار و پنج هم این واژه به این معنا باشد خیلی وقت ها آدم هیچ مفهوم دیگری اگر از آن پیدا نکرده باشد کشف می شود که علی القاعده باید قبل از آن هم همین جور باشد و اطمینان بخش هست که به یک اصطلاح دیگری به کار نرفته است. حالا ما بحث سندی نمی کنیم ولی نکته کلی بحث در مورد این استعمالات این چنین است که یا باید با اصاله ثبات از زمان اثبات مفاد به قبل بتوانیم ثابت کنیم اگر اصاله ثبات را یک اصل عقلایی قبول داشته باشیم. اگر اصاله ثبات را به مناط اطمینان بدانیم باید یک جوری باشد که اطمینان بیاورد. اگر این حرف ها نباشد خب بتوانیم روایت را اثبات کنیم که زمان معصوم به این اصطلاح به کار برده می شود و مشکل، مشکل راوی آخر باشد خب آن هم می شود به آن استدلال کرد.

این که در زمان کسی که بالغ می شود جری علیه القلم در موردش اطلاق می شود این اصلش مسلم است ولی جری علیه القلم به چه معنا است؟ کسی که بالغ می شود آیا جری علیه القلم یعنی اینکه تکلیف به گردنش آمده است؟ یا اینکه جری علیه القلم یعنی قلم ملک کاتب سیّئات در حقّ او به جریان افتاده است. یک جور هم این جور معنا. قلم آن ملکی که هر کس گناه کند گناهانش را می نویسد در حق او به جریان آمده است. که البته در جلسه قبل اشاره کردم که بالملازمه آن وقت تکلیف از آن استفاده می شود. این فرق دارد بین اینکه ما مستقیم بخواهیم اثبات کنیم یا بالملازمه. حالا یک نکته است بعد مکمّلش را عرض می کنم. من در استعمالات که مراجعه کردم هیچ استعمال روشنی که جری علیه القلم به معنای اینکه مکلّف به تکالیف شد در استعمالات ندیدم. مرحوم طریحی در مجمع البحرین اصطلاح جری علیه القلم را معنا می کند «أی تعلّق به التکلیف». مجمع البحرین جلد 1 صفحه 83، جری علیه القلم تعلق التکلیف به.

این اگر مرادش این است که مفهوم مطابقی اش این باشد من هیچ شاهدی پیدا نکردم. بلکه تمام استعمالاتی که دیدم یا مبهم بوده است که معلوم نبوده است که به چه اعتبار است یا ظهورش یا صراحتش در این است که جری علیه القلم یعنی اینکه ملکی که سیئات می نویسد سیئاتش را نوشته اند. خلاصه کتابت سیئات است. قلم کتابت سیئات مراد هست. خب یک سری از این موارد را حاج آقا در کتاب اجاره آورده اند من آنها را ذکر نمی کنم فقط اشاره اجمالی به آنها بکنم. مثلا روایاتی که گفته است رفع القلم عن شیعه امیر المؤمنین علیه السلام. که روایت می گوید که چون شیعه هر یک مدتی که می گذرد یک مصیبت و غم و غصه ای بر او وارد می شود گناهانش را پاک می کند. پس چطوری جری علیه القلم، قلم کتابت سیئات است. می گوید سیئاتش پاک می شود دیگر بعد از آن مصیبت ها و بلایایی که متوجهش می شود پاک می شود. پس چطوری جری علیه القلم؟ قلمی باقی نمی ماند. این یعنی سیئاتش محو می شود. یا مثلا یک روایتی دارد که از هفت نفر رفع قلم شده است. من جمله از مریض حتی یصح و امثال اینها. نه اینکه مریض مکلف تکلیف نیست. مریض یعنی کسی که به خاطر بیماری تکلیف از گردنش ساقط شود آن تکلیف برایش نوشته نمی شود و امثال اینها و یک سری روایت های دیگری که حاج آقا آنجا آورده اند و ملاحظه فرمایید من دیگر آنها را تکرار نمی کنم. خب آن هم یک نمونه ای است که من آن ها را تکرار نمی کنم. من نمونه های دیگری را بیشتر در کتاب های اهل تسنن و کتاب های لغوی و اینها دیدم. من جمله این روایت در احیاء العلوم جلد 7 صفحه 12 این روایت را نقل کرده است. الآن راوی اش را فراموش کرده ام که سوال کرده اند

**أن أیّ شهدا اکرم علی الله عزوجل قال رجلٌ قام الی ضالٍ جائر فأمره بالمعروف و نهاه عن المنکر فقتله. فان لم یقتله فانّ القلم لا یجری علیه فی ذلک و ان عاش ما عاش**

سی

نمی دانم ظاهرا علیه مراد به آن والی جائر نیست که اگر نکشد دیگر مغفور الذنب می شود. آن کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند ظاهرا او هست. لا یجری علیه فی ذلک نه اینکه دیگر الزامات ندارد یعنی دیگر گناهان درش نوشته نمی شود.

عرض کردم خیلی بحث سندی نمی خواهم آن بحث های سندی اش همان بحث های کلی بود که عرض کردم. ممکن است بعضی از مضمون هایش هم اشکالاتی داشته باشد. این است که خیلی اشکالات مضمونی و اینها در این بحث خیلی مهم نیست. ظاهرش این است که سیئات نوشته نمی شود.

یک تعبیر دیگری هست که این تعبیر یک مقدار با تعبیر های قبلی ما که جری علیه القلم را هنگام بلوغ تعبیر کرده بوده است مشابه تر هست و تا حدودی به نظر می رسد که از آن می شود برای تفسیر جری علیه القلم استفاده کرد. در درّ منثور جلد 4 صفحه 124 و الکشف و البیان جلد 10 صفحه 240 آمده است. کشف و البیان تفسیر ثعلبی است.

**عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المولود حتی یبلغ الحنث**

بلوغ حنث یعنی بالغ شدن حالا بعد در مورد بلغ الحنث می خوانم.

**ما یعمل من حسنتهم اسندت لوالده أو لوالدیه و ان عمل سیئهً لم تُکتَب علیه و لا علی والدیه**

بچه کار خوب کند نوشته می شود کار بد کند نه بر خودش نوشته می شود نه علی والدیه

**فاذا بلغ الحنث و جری علیه القلم امر الملکان اللذان معه فحفظاه و سدّداه**

این جری علیه القلم با توجه به قبل و بعد آن که نوشتن سیئات مطرح است و بعدش هم دو ملکی که دارند می نویسند و اینها این جری علیه القلم این ظاهرا اشاره هست به نوشتن سیئات. می گوید تا وقتی که قلم در آن جریان ندارد که خب هیچی نمی نویسند. آن وقتی هم که قلم بر آن جریان دارد آن ملائکه ای که مأمور نوشتن هستند آنها را خدا امر می کند که محافظتش کنید. در بعضی از روایات این را توضیح داده است می گوید که چند ساعت اول نمی نویسند و امثال اینها مواظبند که خیلی سریع ننویسند و کار خوب انجام می دهد بلافاصله می نویسند و کار بد انجام می دهد کمی صبر می کنند و تحمل می کنند و امثال اینها. این با توجه به قبل و بعدش که نوشتن نامه سیئات است و ملکانی که در این جا هست ظاهرا مراد از جری علیه القلم همین مفهوم جری علیه القلم الملک بکتابه سیئاته. خب از این یک مقداری روشن تر یک تعبیری هست در مفاتیح الغیب فخر رازی جلد 26 صفحه 387 این جوری نقل کرده است.

روی عن بعض خلفاء بنی مروان انه قال لعمر بن عبد العزیز هل سمعتَ ما بلغنا انّ الخلیفه لا یجری علیه القلم و لا یکتب علیه معصیهٌ. به اصطلاح خلیفه قلم برایش جاری نمی شود خب تفکری که اصلا تفکر دارج هست که خلیفه اولوا الامر هست و آن کسی هست که اصلا مکلّف به تکالیف، لا یکتب علیه المعصیه و امثال اینها. این نمی خواهند بگویند که اصلا مکلّف نیست. می خواهند بگویند که گناه برایش نوشته نمی شود. همان لا یکتب علیه المعصیه یک نوع تقریبا عطف تفسیر گونه برای لا یجری علیه القلم هست. در کشّاف جلد 4 صفحه 89 هم همین را نقل کرده است. می گوید

انّه قال لعمر بن عبد العزیز أو الظهری

حالا چطور این تردید که عمر بن عبد العزیز أو الظهری ولی علی ای تقدیر ظاهرش این است که لا یجری علیه القلم، یعنی اگر کار گناهی انجام دهد گناهش را ملک نمی نویسد. در کتب لغت،

آهان یک سری تعبیرات دیگری هست. در معجم الولدان جلد 2 صفحه 543 در ذیل دیر یونس می گوید که ابی شاس در مورد این دیر یونس گفته است

**استغفر الله من فتکی به ذی قنجٍ جری علیّ به فی ربعک القلموا.**

استغفار می کنم از فتک من به ذی قنجٍ به یک ذی قنج را خودتان حالا معنا کنید جری علیّ به فی ربعک القلموا، به وسیله این گناهی که من مرتکب شده ام در سرزمین تو قلم بر من جری. جری یعنی قلم معصیت بر من نگاشته شد من استغفر الله. به خدا پناه می برم و استغفار می کنم و امثال اینها. که استغفار به خاطر این جریان قلم است. در سبل الهدی جلد 9 صفحه 415 می گوید

**حکی الاسمعی انه سمع کلام جاریهٍ و هی تقول استغفر الله من ذنوبی**

جاریه به دو معنا به کار می رود یکی به معنای کنیز و یکی به معنای دختر بچه. اینجا از ذیلش معلوم می شود که مراد دختر بچه است. که می گوید که این دختر بچه می گفته است که استغفر الله من ذنوبی

**فقلت لها لما تستغفرینی و لم یجد علیک القلم.**

استغفار می کنی در حالی که هنوز قلم بر تو جریان ندارد. که ظاهرا کأنه باید قلم جریان داشته باشد تا این به احتمال زیاد مراد از جریان قلم نه اینکه مکلف به تکلیف نیستی نه، یعنی هنوز گناهان تو برایت نوشته نمی شود چطور است که تو استغفار می کنی؟ بعد یک عبارت قشنگی دارد ذیل دارد که ببینید. خب حالا عبارت های کتاب های لغت هم تعبیر جری علیه القلم را که به کار برده اند یعنی کتابت گناهان. در کتاب العین، کتاب العین مورد بحث است که مال خلیل است و مال لیس است یا قسمتی از آن مال خلیل است حالا ما تعبیر می کنیم کتاب العین. در کتاب العین علی ای تقدیر حال چه مال خلیل باشد و چه مال لیس باشد، (لیس شاگرد خلیل است) مال همان دوره ائمه معصومین علیهما السلام هست جزو قدیمی ترین کتب لغت است. می گوید

**الحنث الذنب العظیم و یقال بلغ الغلام الحنث أی بلغ مبلغا جری علیه القلم فی المعصیه و الطاعه.**

حالا این فی المعصیه و الطاعه یعنی چه؟ تهذیب اللغه ابن سیده این را روشن تر کرده است. می گوید، عبارت قبلی که گفتم در کتاب العین جلد 3 صفحه 306، محکم ابن سیده جلد 3 صفحه 298 و المخصص ابن سیده جلد 1 صفحه 35 و جلد 13 صفحه 79 هست. در تهذیب اللغه ابن سیده؟؟؟یک کمی عبارت روشن تر است می گوید

**بلغ مبلغا جری علیه القلم بالطاعه و المعاصی.**

یعنی طاعت و معصیتی که انجام می دهد به وسیله طاعت و معاصی قلم به گردش در می آید. قلمی که به وسیله طاعت و معصیت به گردش در می آید همان قلم ملک سیئات و ملک، البته آن جوری که هم از روایات استفاده می شود، این حالا طاعت که گفته است از باب اینکه معصیت و طاعت را کنار هم قرار دهد. و الا مراد کتابت سیئات است. خود آن حنث هم بلغ الحنث می گوید. بلغ الحنث یعنی به زمانی رسیده گناهش نوشته شود. این هم طاعت هم یعنی طاعت نکردن احتمالا و معصیت کردن. یا اگر طاعت هم هست، طاعت به اعتبار الزامات و اینها هست و الا مستحبات لازم نیست طرف بالغ شود در روایات هم هست که بچه که باشد در مورد بچه ثواب نوشته می شود ولی گناه نوشته نمی شود. در معجم مقاییس اللغه یک ذیلی دارد که یک مقداری عبارت را باز روشن تر کرده است. جلد 2 صفحه 108 باز در تفسیر همان بلغ الغلام الحنث می گوید که

بلغ مبلغاً جرَى عليه القلم بالطّاعة و المعصية، و أثبتت عليه ذنوبُه

که می خواهد ارتباطش را با بلغ الحنث روشن کند. می گوید که به گناه رسید. گناه رسید یعنی چه؟ یعنی به زمانی رسید که گناهانش نوشته می شود. به زمانی که رسید که گناهش گناه است و گناهش گناه نوشته می شود. در کتاب های لغت چندین لغت من یادداشت کرده ام الآن دیگر وقت گذشته است من فقط این را سریع بخوانم.

**من مات له ثلاثهٌ من الولد لم یبلغ الحنث**

می گوید

**أی لم یبلغوا مبلغ الرجال و یجری علیهم القلم فیکتب علیهم الحنث و هو الاثم**

گناهان برایشان نوشته بشود و امثال اینها. بلوغ کسی که بالغ می شود به اعتبار اینکه گناه نوشته می شود این تعبیرات در موردش به کار می رود. جریان قلم در مورد جریان قلم بکتابت السیئات به کار رفته است. جمع بندی بحث را انشاءالله فردا ما عرض می کنیم. و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد